



قطب‌نما

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۱۱ ■ ۲۰ مرداد ۱۴۰۱

نوجوان
جامعه



اسما آزادیان

درباره اسیرهای جریان ساز تاریخ

فریاد در بند

سال ۶۱ هجری خیلی‌ها می‌خواستند روی بزرگ‌ترین خبر دنیا سرپوش بگذارند و شکل و شمایلش را عوض کنند. در بوق و کرنا کرده بودند که این بچه‌های یتیمی که لباس هایشان پاره پاره است و زنانی که انگشت‌نمای یک شهر شده‌اند، خارجی هستند. مسلمانان با خارجی‌ها جنگیده‌اند و اسیر گرفته‌اند و این سرها که برنیزه‌هاست، سر دشمنان اسلام است. اگر آن روز امام سجاد (ع) و زینب (س) با جانی پردرد و تنی اسیر، شجاعانه آن خطبه آتشین را در کاخ یزید نمی‌خواندند، بزرگ‌ترین خبر دنیا در بیابانی تفتیده به نام کرب و بلا پنهان می‌ماند. عاشورا جریانی بود که اسیرهایش، فرزندان پیامبر خدا (ص) آن را در دل تاریخ حک کردند و هنوز و هر سال بعد از گذشت ۱۴ قرن، محرم خبرسازترین ماه سال برای آدم‌های آزاده عالم است و به مناسبت شهادت چهارمین امام شیعیان، اینجا کمی نوشته‌ایم از دیگر اسیران خبرساز و پرسروصدایی که چیزی را در جهان تکان داده‌اند.

سنگ روی یخ

تقویم روی میز نش ۱۳ ژانویه ۲۰۱۶ میلادی را نشان می‌داد. کت و شلوار پوشیده، کراوات زده و شق و رق مثل همیشه، رفت و پشت میکروفن قرار گرفت. دندان‌های سفیدش بین ترکیب رنگ پوست صورت و لباس هایش بیشتر خودشان را نشان می‌دادند. رو به اعضای کنگره آمریکا گفت: «آمریکا قدرتمندترین کشور روی کره زمین است. دیگران حتی به ما نزدیک هم نیستند.» شاید به اندازه چند بار پلک زدن آرام و با طمأنینه از گفتن جمله‌اش نگذشته بود که چند قاره آن طرف‌تر در آب‌های خلیج فارس، افسران نیروی دریایی پرادعایش را تعدادی جوان پاسدار ایرانی که شاید از تعداد انگشتان یک دست کمتر بودند، به اسارت گرفتند. مرد همیشه کت و شلوار پوش با آن همه دک و پز سنگ روی یخ شد. اسیرانی که از ترس استخوان هایشان جرینگ جرینگ صدا می‌داد و بوی ترسیدن‌شان را حتی می‌شد از پشت صفحه‌های گوشی‌ها حس کرد، همان دلاور مردانی بودند که در فیلم‌های هالیوودی شبیه جنگنده‌های سرتاپا سیاه و شکست‌ناپذیر به جنگ دشمن‌ها می‌رفتند و نابودشان می‌کردند. بعد از خبر تجاوز نیروهای دریایی آمریکا به آب‌های ایران، مرد کت و شلوار پوش که همان باراک اوباما باشد، گفت: «ما بابت این موضوع از ایران عذرخواهی نمی‌کنیم.» و باز بعد از چند دقیقه کلیپ تسلیم شدن و عذرخواهی نیروهای دلاورشان در دنیا پخش شد و این بار واقعاً لبخندهای گرگ‌صفتانه مرد روی صورتش ماسید و آمریکا دلیل شد با اسیران بزدل و ترسویش.



بی خبری چهل ساله

دور محوطه پادگان می‌دوید و رزمنده‌ها هم دنبال او می‌دویدند و تکبیر می‌گفتند. هیچ وقت به کم‌رازی نمی‌شد. همه باید بهترین خودشان می‌بودند تا اخم‌های حاج احمد توی هم گره نخورد. در جنگ هم رویه‌اش همین بود. ماشه تفنگش را به سمت سنگر عراقی‌ها می‌چکاند اما در خیالش نیروهای اسرائیلی را تار و مار می‌کرد و تصویر محوی از بیت المقدس و فلسطین آزاد پیش چشم هایش نقش می‌بست. همتش بلند بود و چشم هایش دورترها را می‌دید، خیلی دورترها. زیر فشار جنگ، وقتی اکثر آدم‌ها فقط به مقاومت و مقابله به مثل کردن برای حفظ وطن فکر می‌کردند، حاج احمد بود که گفت: «راه قدس از کربلا می‌گذرد.» تیرماه سال ۶۱ با گروهی به لبنان رفت تا برنامه بریزد برای آزادی قدس و اگر امام (ره) پیغام نمی‌فرستاد که حالا وقت جنگ با اسرائیل نیست، شاید پاشنه تاریخ روی در دیگری می‌چرخید. حاج احمد را ۴۱ تیرماه سال ۱۳۶۱ در مسیر طرابلس به بیروت دزدیدند. دقایقی بعد از ربوده شدن حاج احمد و همراهانش رادیو اسرائیل اعلام کرد طراح عملیات فتح المبین و بیت المقدس در پست بازرسی «برباره» به اسارت گرفته شد. بعد از آن اتفاق خیلی‌ها دنبالش گشتند، پی خبری از او. اما حالا عمر این پی‌خبری به چهل سال رسیده و هنوز هم جای یک سرو بلند قامت محکم که همیشه نگاهش به سمت افق‌های دور دست بود و با آن لهجه صریح و محکمش تن اسرائیلی‌ها را می‌لرزاند، بین ما خالی است.

گل نرگس

شاهزاده روم شرقی بود. امپراتور روم که پدرش باشد، برایش آرزوها داشت. دلش می‌خواست دخترش را به عقد مرد نام‌آوری در بیاورد که بعداً باعث محکم شدن پایه‌های امپراتوری باشد. اما ملیکا زندگی سلطنتی و مجلل دوست نداشت. دلش می‌خواست با مردی ازدواج کند که خداپرست و پاک باشد و تا هرجا که شد دور از رسومات خانواده‌اش.

خدا او را به آرزویش رساند. شبی حضرت فاطمه (س) به خواب او رفتند و برای فرزندشان از ملیکا خواستگاری کردند. در کشاکش جنگ رومیان با مسلمانان، دختر شاهزاده روم به اسیری گرفته شد، اسارتی که برای دختران دیگر عذاب بود و غم، دل ملیکا را روشن کرده بود. به عراق رسید و در بازار فروش کنیزها راضی به رفتن با هیچ خریداری نشد، تا نامه امام هادی (ع) را از دست بشیر بن سلیمان گرفت و اشک در چشم هایش حلقه زد و به سمت امامش شتافت. نامش را از ملیکا به نرگس تغییر داد، مسلمان شد. به عقد امام حسن عسکری (ع) درآمد و از شاهزاده امپراتوری روم بودن به همسری فرزند پیامبر خدا (ص) رسید. نرگس خاتون اسیر شد. سال‌ها در اسارت دیگری با امامش زندگی کرد و شد مادر گل نرگس، دوازدهمین و آخرین امام دنیا.

ترس بی موقع

هنوز مختار زنده بود و نفس می‌کشید که رفت و همسر قاتل او، مصعب شد. خیلی ترسیده بود. مختار را گرفته بودند و اهل حرم و خانواده‌اش در چنگ آدم بدقیافه و بد ذاتی مثل مصعب گیر کرده بودند. ام‌ثابت، دختر سمره بن جندب و همسر مختار اهل ماندن، استوار ایستادن و دفاع کردن نبود. سست بود، جان خودش و بچه‌هایش بیشتر از هر چیز دیگری برایش ارزش داشتند. وقتی در اسارت بود و مصعب به دروغ حرف ناروایی را به مختار نسبت داد، با اینکه ته دلش میدانست همسرش آدم درستکار و عادل بوده، حرفش را تایید کرد. گفت: اینها که شما گفتید، حرف دل مختار است. هیچ بعید نیست که خودش این حرف‌ها را زده باشد. مهم‌ترین چیز برای او حکومت است و ریاست!

در آن معرکه پیش چشم بقیه مسلمان‌ها، مختار را دروغگو و کذاب خواند و به معصب و همراهانش گفت اگر با شمشیر از من کفر بخواهید، کافر میشوم.. حرف ام‌ثابت جحتی شد برای آنکه مختار را حذف کنند. یاران کوفی و بی‌وفایی همسر، مختار را در تله کرکس‌ها انداخت، مصعب او را به شهادت رساند و قیامی که با شعار یا لثارات الحسین آغاز کرده بود، به مهم‌ترین قیام برای خون‌خواهی از دشمنان و قاتلان امام حسین (ع) تبدیل شد و به تاریخ پیوست.